

همچنانیکه وصال یکی از بهترین شعرای دربار فتحعلی شاه شمرده می شود، در عهد محمد شاه و جانشین او ناصرالدین شاه نیز شاعر قصیده سرای دیگری برخاست که در مدت زندگی کوتاه ۴۷ ساله خود شهرت و آوازه بسیار یافت.

میرزا حبیب الله شیرازی، متخلص به "قائنی"، روز ۲۹ شعبان از سال ۱۲۲۳ ه. ق.، در شیراز متولد شد. پدرش، میرزا محمد علی گلشن، اصلاً از طایفه زنگنه بود که در شیراز بدنیا آمده و همانجا پرورش یافته بود. گلشن نیز شعر می سرود و به قافیه پردازی معروف بود.

قائنی در هفت سالگی به مکتب رفت و یازده ساله بود که پدرش را از دست داد. و با خانواده خود به فقر و تنگدستی افتاد. شاعر در ترجمه حالی که از خود نوشته گوید: "از نعیم دنیا جز فرش حصیر و قرص خمیری هیچ نداشتیم. احتیاجم بر آن داشت که خود پدر خویش شده راهی پیش گیرم. طریق اسلاف شایسته دیدم. بی تشویق و تحریک احدی به مدرسه بابله، که یکی از مدارس شیراز است، رفته حجره گرفته و به درس و مشق مشغول شدم. از آنجا که طبعی موزون داشتم، به یک دو قصیده فرمانروای فارس را بستودم، مرسوم قلیلی، که قوت لایموت شود، مقرر داشت. به همان قناعت کردم و در تحصیل علوم چنان در آن سن همت را گرم جولان کرده که به سالی دو بر اقران پیشی گرفتم، به نوعی که هر کس می دید شگفتیها می کرد و با آنکه منظر زشت بود، در نظر همه زیبا شدم".

قائنی چند سال هم در اصفهان به تحصیل ریاضی و معارف اسلامی گذراند و بعد به شیراز بازگشت و به تدریس عروض و شرح دیوان خاقانی و انوری پرداخت، تا آنکه در سال ۱۲۳۹ ه. ق. شاهزاده حسنعلی میرزا، شجاع السلطنه فرزند فتحعلی شاه، به شیراز آمد و در تربیت وی اقدام کرد و انواع ملاحظت و مهربانی به جای آورد.

در اواخر همان سال شاهزاده حسنعلی میرزا از طرف پدر فرمانفرمای خراسان شد و قائنی را به همراه برد. شاعر در مشهد تحت حمایت و تربیت آن شاهزاده به تحصیل ریاضی و حساب مشغول شد و بنا به میل و اراده او تخلص خود را، که تا آن زمان «حبیب» بود، به قائنی (به نام اکتای قآن فرزند شاهزاده حسنعلی میرزا) تبدیل کرد.

قائنی در خراسان رغبت بیشتر به شعر و شاعری پیدا کرد و چون گشایشی در کارش پیدا شده، و به گفته خود «بختش قوی، کیسه اش فربه، خواسته اش زیاد، سیم و زرش از قطمیر به قنطار و درهم و دینارش از آحاد به الوف» رسیده بود، مبالغ زیادی برای گرد آوردن دواوین استادان قدیم صرف کرد و کتب بسیار از ادبی و غیر ادبی فراهم آورد و به تعلیم و تعلم مشغول شد.

بدین سان شاعر مدتی در خدمت و منادمت حسنعلی میرزا، فرمانفرمای خراسان به سر برد تا آنکه در سال ۱۲۴۲ ه.ق. حکومت کرمان و یزد به شاهزاده مزبور تفویض شد و او با همان لشکر خراسانی، که ملازمش بود، به محل ماموریت خود عزیمت کرد. ظاهراً در این سفر قآنی نیز همراه وی به یزد و کرمان رفته، ولی ما بدرستی نمی دانیم که کی از آنجا بیرون آمده و در چه سالهایی «رشت و گیلان و مازنداران و آذربایجان را گشته و از هر علمی که رواج داشته تحصیل کرده است». چنین به نظر می رسد که در سال ۱۲۴۶ ه. ق.، که شجاع السلطنه بی اجازه دولت از کرمان به یزد تاخته؛ و شاهزاده عباس میرزا به فرمان شاه وی را تحت الحفظ به تهران فرستاده است، قآنی، که حامی و سرپرست خود را از دست داده بود، به این مسافرتها پرداخته و در همین اوقات نیز به دربار فتحعلی شاه معرفی شده و صله و مستمری و عنوان مجتهدالشعرایی یافته است.

هر چه هست در سال ۱۲۴۸ ه. ق. که شاهزاده عباس میرزا، نایب السلطنه، ترکمانان سالور را سرکوب و قلعه سرخس را فتح کرده، قآنی را دوباره در شهر مشهد می بینیم و در زمستان آن سال که «از شدت مجاعه هر دینداری پی دیناری ترک دین گفتمی، توشه حلال و گوشه مناسب حال» داشته است.

قآنی در سال ۱۲۵۱ ه. ق.، که محمد شاه بر تخت نشست، به تهران آمد و به حلقه شاعران دربار پیوست و از شاه لقب «حسان العجم» یافت و در سال ۱۲۵۳ ه. ق.، که محمد شاه برای فتح غوریان و قندهار حرکت کرد، ملتزم رکاب بود ولی چون موکب شاه به بسطام رسید، بیمار شد و با اجازه شاه به تهران بازگشت و پس از مراجعت شاه از جنگ افغانستان، قصیده مفصلی سرود که در آن از دلیری و پیروزی ایرانیان و حسن سلوک محمد شاه با اسیران افغانی، از کارشکنیهای مستر مکنیل، سفیر انگلیس، و اشغال سواحل جنوبی ایران از طرف کشتیهای جنگی انگلستان و تهدید به اعلان جنگ، سخن رانده بود.

قآنی در سال ۱۲۵۶ ه. ق. که سی و چهار سال داشت، در تهران همسر اختیار کرد ولی «یارش مارشد» و شاعر او را از نظر انداخت و «همنفسی نو» برگزید؛ اما همسر تازه هم با وی یکدل و مهربان نشد و عاقبت آن دو «حلیله غیر جلیله» آتش در خانه اش زدند و روزگار بر شاعر شوریده و عشرت طلب سیاه کردند.

ظاهراً در سال ۱۲۵۹ ه. ق. بود که به قصد اقامت دایم به شیراز بازگشت و پس از سالهای دراز دوری از وطن، با دوستان دیرین تجدید دیدار کرد و چندی بعد باز به تهران آمد؛ و باز به شیراز رفت و در این مسافرتها همشهریان او ابتدا مقدمش را گرامی داشتند و مخصوصاً در زمان حکمرانی صاحب اختیار، سخت در راحت و آسایش بود.

اما رفته رفته جمعی از ادبای شیراز به آزارش پرداختند و صاحب اختیار هم از فارس تغییر مأموریت یافت و جانشین او معتمدالدوله منوچهرخان گرجی که از شعر و ادب بهره ای نداشت، در پرداخت مرسوم او تعلیل ورزید تا جایی که از این زندگانی بی حاصل به تنگ آمده در سال ۱۲۶۲ ه. ق. (سال فوت میرزا شفیق وصال) با حالی پریشان به تهران آمد و پس از چندی با شاهزاده دانشمند و ادب دوست، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، وزیر علوم آشنا شد و از بخششها و عطایای وی بهره مند گردید و به وسیله او به مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه، معرفی شد و بعد به خود شاه، که تازه جلوس کرده و از زمان ولایتعهدی خود او را می شناخت، راه یافت و شاعر رسمی دربار شد و از آن پس به طور دایم در تهران رحل اقامت افکند و خانواده خود را نیز به تهران آورد و به تربیت فرزندش، میرزا محمد حسن پرداخت.

شاعر در سال ۱۲۷۰ به بیماری مالیخولیا و پریشان گویی مبتلا شد و روز چهارشنبه پنجم شعبان همان سال درگذشت. دیوان قآنی به کرات در تهران و تبریز و هندوستان چاپ شده. ابتدا منتخبی از اشعار وی در زمان حیات شاعر در هندوستان طبع و از آن پس هر چند سال یکبار در نقاط مختلف ایران و هند به صورتی کاملتر چاپ شده و شعرهایی که در گوشه و کنار در دست مردم پراکنده بود، بر آن افزوده شده است. نخستین چاپ مضبوط و صحیح و پاکیزه دیوان قآنی در سال ۱۲۷۴ ه. ق. چهار سال پس از مرگ وی در تهران به انجام رسید. متصدی چاپ جلال الدوله، یکی از شاهزادگان قاجار بود که خود نیز طبع شعر داشت و غزل را خوب می سرود و «جلال» تخلص می کرد و به گفته خود با قآنی «آمیزش علمی و ادبی فزونتر از قرابت و پیوند نسبی» داشت. این شاهزاده «پروردگان خیال او را، که چون کواکب بنات پراکنده و پریشان بوده، چون نجم ثریا جمع و به سامان آورده... و به اندازه دانش خویش تصحیفات کتاب را پیراسته... و لغاتی را که دور از طباع عامه خلق بوده در حاشیه کتاب جهت آسانی ترجمه کرده» و به خط میرزا محمد رضا کلهر، یکی از بزرگترین استادان خط آن زمان، به چاپ رسانده است.

این نسخه کاملترین دیوان قآنی و دارای در حدود ۲۱ تا ۲۲ هزار بیت است و مسلما مقدار زیادی از اشعار او گردآوری نشده است.

شعر قآنی

ملک الشعرا بهار درباره قآنی و شعر او گوید «از آن پس که پیروی مکتب صبا را پذیرفته و در این معنی زیر بار نفوذ زمانه رفته بود، شروع به تتبع در طرز متقدمان کرد و از غالب اساتید قدیم تقلید نمود و عاقبت سبکی خاص که از آن پس به سبک قآنی شهرت یافت، برگزید و بالجمله مکتبی از برای خود برگشود که تا دیری شعرای تهران و ولایات ایران به تقلید

او شعر می گفتند». اما حقیقت آنکه قآنی هرگز صاحب سبک خاص و مکتب مستقلی در شعر نبوده الا آنکه به روانی و شیرینی بیان، که در این هنر مسلم است، از معاصران خود ممتاز است. به قول مولف شعر العجم شاعری او شاعری تازه نیست، بلکه خواب فراموش شده هفتصد ساله را گویی به یاد آورده است.

ترجمه نویسان قآنی از حضور ذهن و روانی طبع وی سخنها گفته و شواهدی آورده اند که غالب اشعار خود را بالبداهه و مرتجلا یا در حال مستی و سرخوشی و لااقل در فرصت کم و بدون حک و اصلاح و موشکافی کافی و پیرایش از عیوب و عرضه بر ناقدان سخن شناسی می سروده است. محصول این بدیهه گوییها قصاید باشکوه و پرتنطنه ای است که غالبا آنها " کلام فارغ " از آب درآمده است.

این قصاید مطمئن و مدبب که در مدح محمد شاه و ناصرالدین شاه و بزرگان آن عهد سروده شده و دیوان قطور آن را تشکیل می دهد، از نظر ادبی شایسته بحث و بررسی زیاد نیستند. اما ابیات اولیه آنها رنگ هنری خاصی دارد و غالبا مناظر بدیع و شگرفی را که مستقیما از زندگانی گرفته شده است، با قلمی قادر تصویر و رنگ آمیزی میکند.

زبان قآنی غنی و شیوا است. او تسلط بی نظیری بر الفاظ دارد. کلمات را فخیم و فاخر انتخاب می کند و در نشانیدن هر کلمه به جای خود توانایی و چیره دستی عجیبی نشان می دهد و در این کار، یعنی ربودن و بکار بستن کلمات، هیچ شاعر فارسی زبان به پای او نمی رسد.

قآنی قدر سیم و زر را خوب می دانست و در قصیده ای آن را چنین توصیف می کند:

ای سیم ندانم تو به اقبال که زادی؟ ***کز مهر تو فرزند کشد کینه مادر

بی یاد تو زاهد نکند روی به محراب*** بی مهر تو واعظ نهد پای به منبر

شوخی که به دیهیم شهان ننگرد از کبر*** پیش تو سجود آرد و بر خاک نهد سر

پریشان

رکاکت و پرده دری در بیان مطالب، اثر او کتاب پریشان را نیز که به تقلید ناشیانه ای از گلستان سعدی، ضایع کرده و از قدر و اعتبار آن به مقدار زیادی کاسته است. کتاب پریشان که به خواهش « یکی از بزرگان » و به نام محمد شاه قاجار تالیف شده و در بیستم رجب سال ۱۲۵۲ ه. ق. به پایان رسیده است، عبارت است از ۱۲۱ حکایت متنوع بزرگ و کوچک و به قول خود مولف « جد و هزلی چند درهم ریخته و برخی نظم و نثر به هم آمیخته » که با فصلی در نصیحت ابنای ملوک خاتمه می یابد.

اینک حکایتی از پریشان قانی:

سالی یاد دارم که در شیراز چنان زلزله عظیمی اتفاق افتاد که قصر توانگران از بخت هنروران فرسوده تر شد و روی مجاوران از موی مسافران غبارآلوده تر، هر سقفی آستان شد و هر آستانی آسمان. صحن فلک شد سیاه بس که ز غبار***گرد به گردون گرد گرد بر آمد گشت هوا ز مهریر بس که ز هر سو*** از جگر گرم آه سرد بر آمد قضا را پس از هفته ای که خاک عمارتها شکافتند، پیمانه شرابی چون پیمان عاشقان و ایمان صادقان در زیر گل درست یافتند.

مر آن خدای که پیمانه را نگه دارد*** به زیر خاک، چو پیمان اهل عشق، درست ز روی صدق دلا گر به کام شیر روی*** به رهروان طریقت قسم که حافظ تست